

فصلنامه پژوهشنامه نسخه‌شناسی متون نظم و نثر فارسی

سال سوم، شماره هفتم، بهار ۱۳۹۷

تصحیح عباراتی از کتاب نگارستان عجایب و غرایب پیشاوری^۱

دکتر سید جواد مرتضایی^۲

دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فردوسی مشهد

اکبر حیدریان^۳

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فردوسی مشهد

چکیده

در تصحیح متون، پی بردن به لغزش‌ها و فهم اغلاط راه‌یافته به متن از اهمیت خاصی برخوردار است. در این راستا، یکی از مواردی که در تصحیح متون گذشته باید با دقت زیاد بدان نگریسته شود، مسئله تصحیف و تحریف است. بر این اساس، گاهی مصحح ناگزیر است در کنار نسخ خطی معتبر یک کتاب، از منابع دیگری برای انجام کار تصحیح بهره بگیرد که از آن به منابع جانبی تعبیر می‌شود. متون جانبی در کنار متن مصحح برای تشخیص تحریفات و تصحیفات و نیز زدودن زوائد از متن مورد تصحیح بسیار نقش پررنگ و مؤثری خواهد داشت. در این جستار، با هدف پیشبرد کوشش‌های مصحح محترم، بر آنیم تا به بررسی چند تصحیف در کتاب نگارستان عجایب و غرایب بپردازیم. در کنار ضبط‌های

تاریخ پذیرش: ۹۶/۱۱/۱۸

۱ تاریخ وصول: ۹۶/۸/۱۵

۲ gmortezaie@ferdowsi.um.ac.ir

۳ akbar.hei93@gmail.com

پیشنهادی با ارائه شواهدی از متون جانبی از قبیل متون تاریخی و جغرافیایی و نیز با ارائه شواهد درون‌متنی، پشتوانه ضبط‌های پیشنهادی را مستند می‌کنیم.

واژه‌های کلیدی

نگارستان عجایب و غرایب، تصحیح، تصحیف، سبک‌شناسی.

۱. مقدمه

در عرف و نظام کاتبان و نسخه‌نویسان، «خطا خواندن و خطا کردن در نوشتن را تصحیف گویند و کاتب بر اثر شباهت‌هایی که در برخی حروف نقطه‌دار وجود دارد، به‌سهو یا به‌عمد، با کاستن یا افزودن یا جابه‌جایی نقطه‌ها، ضبط یا ضبط‌هایی را مصحّف کتابت می‌کرده است» (شکراللهی، ۱۳۸۵: ۱۳۵). حمزه اصفهانی (وفات ۳۶۰) در خصوص تصحیف آورده است: «هُوَ أَنْ يُقْرَأَ الشَّيْءُ بِخِلَافِ مَا أَرَادَ كَاتِبُهُ» (الاصفهانی، ۱۹۹۲: ۲۶). مطابق نظر حمزه اصفهانی، اگر کاتب برخلاف آنچه نویسنده اراده کرده است متن را بخواند و بنویسد، دچار تصحیف شده است. او علت این امر را خط و کتابت عربی می‌داند و می‌گوید: صورت حروف از روی حکمت بنا نهاده نشده است؛ چنان‌که پنج حرف باء، تاء، ثاء، یاء، نون به یک شکل نوشته می‌شود (همان: ۲۷). دلیل دیگری که می‌تواند در ایجاد تصحیف و تحریف متون مؤثر باشد، «ضعف و کم‌سوادی کاتبان است؛ وفور استعارات و کنایات و مسائلی از این دست در برخی متون، پیچیدگی خاصی به وجود آورده که کاتبان کم‌سواد از فهم آن عاجز بوده‌اند و همین امر، متون را در معرض تصحیف و تحریف قرار داده است» (صالحی‌نیا و حیدریان، ۱۳۹۵: ۱۲۳). توجه به تصحیف و بحث درباره‌ی ویژگی‌های آن، به‌حدی بالا گرفته است که کتاب‌های مستقلی در خصوص تصحیف نوشته شود.

بلاغیون همین مشکل خط را به‌عنوان صنعتی ادبی تلقی کرده‌اند و در کتب بدیعی از این صنعت نام برده‌اند. در ترجمان البلاغه، اولین کتاب بلاغت فارسی که تا کنون به دست ما

رسیده است، دربارهٔ صنعت تصحیف آمده است: «معنی آن بود که شاعر و دبیر سخن گوید که به نُقَط و اعراب، آن سخن مختلف بود و به حرف، یکسان باشد و این از جملهٔ بلاغت دارند» (رادویانی، ۱۳۶۲: ۱۱۲). در ادامهٔ این جستار، به بررسی عباراتی از کتاب نگارستان عجایب و غرایب می‌پردازیم و با ارائهٔ شواهدی از متون دیگر، ضبط‌های پیشنهادی خود را مستند می‌کنیم.

۲. بحث و معرفی کتاب

از ابتدای خلقت، انسان آنچه را به آن پی نبرده یا اینکه کمتر آن را شناخته است، ذیل عجایب و غرایب نقل کرده است. عجیب و غریب در نظر اینان آن چیزی است که دهشتی در انسان ایجاد کند که از آن چیزی که دیده و ندیده باشد، در شگفت بماند (نک: قزوینی، چاپ سنگی: ۶؛ نقل از سلطانی، ۱۳۸۵: ۱۳۲). قزوینی در معنی غریب گوید: «امری باشد که مثل آن کم واقع شود و مخالف عادت بود یا تأثیر نفوس باشد یا تأثر امور فلکی یا تأثیر اجرام عنصری، از آن جمله معجزات انبیاست» (همان: ۱۳۲). محیط طباطبایی در مقدمه‌ای که بر کتاب نگارستان عجایب و غرایب، کتاب مورد بحث این جستار، نوشته است، اشاره‌ای عالمانه بر باور گذشتگان نسبت به شگفتی‌های جهان دارد؛ او در این مورد می‌نویسد: «از اموری که در طبیعت وجود دارد مانند ابر و باد و مه و خورشید و... همه عجایب است، ولی به حکم تکرار رؤیت و عادت، از موجودات عادی و امور متعارف جلوه می‌کند، درحالی‌که جهش یک شهاب ثاقب یا درخشش یک ستارهٔ دنباله‌دار و سقوط سنگی از آسمان را عجیب و غریب می‌نگریم» (پیشاوری، ۱۳۴۱: ۳).

پیشینه و سابقهٔ عجایب‌نامه‌نویسی منحصر به همین کتاب‌های خاصی عجایب نیست. علی‌اکبر فیاض در این خصوص می‌نویسد: «ذکر عجایب و غرایب در کتاب‌ها سابقهٔ قدیمی دارد و اختصاص به کتاب‌های فارسی و عربی هم ندارد. عجایب نزد رمان‌نویس‌های عصر لوسی‌ین موضوع شایعی بوده و ریشه‌ای قدیمی دارد. / دیسهٔ هومر خود نمونه‌ای از این قسم

رمان است. ذکر عجایب نه تنها در رمان‌ها و قصه‌ها بلکه در کتاب‌های تاریخ قدیم معمول بوده و مورخین می‌خواسته‌اند به این وسیله نوشته خود را مورد توجه خوانندگان قرار دهند. نمونه‌های آن در تألیفات شرق هم فراوان است از قبیل *سندبادنامه*، *اسکندرنامه*، *شاهنامه*، *گرشاسب‌نامه* و امثال این‌ها^۱ (فیاض، ۱۳۳۲: ۳۷۵-۳۸۶؛ نقل از سلطانی، ۱۳۸۵: ۱۳۴).

یکی از کتاب‌هایی که به قرینه وضع تدوین و ترکیب مطالب می‌توان آن را ذیل همین کتاب‌های عجایب و غرایب قرار داد، کتاب *نگارستان عجایب و غرایب* پیشاوری است. مؤلف کتاب ناشناخته است، اما از قراینی که در متن وجود دارد، مؤلف از اهالی شهر پیشاور است. درباره سال تولد و وفات مؤلف، اطلاع دقیقی در دست نیست. از فحوای برخی حکایات می‌توان حدس زد لاقلاً مؤلف کتاب تا زمان نادرشاه افشار زنده بوده است (نک: پیشاوری، ۱۳۴۱: ۱۵۶ و ۲۰۲). شایان ذکر است نام کتاب همانند نام مؤلف آن ناشناخته است و چون مؤلف کتاب را در چند تصویر و نگاره تقسیم کرده، به *نگارستان عجایب و غرایب* موسوم شده است. کتاب حاضر افتادگی‌هایی در ابتدای نسخه دارد. گرده‌های اول و دوم کتاب موجود نیست و از گرده سوم شروع می‌شود. خود همین گرده سوم شامل دوازده تصویر بوده که تصویر دوازدهم آن به یازده رنگ تقسیم می‌شود. با توجه به آنچه از سیاق مطالب کتاب برمی‌آید، ممکن است مؤلف در گرده‌های مفقوده از غرایب جزایر و براری و اقوام و زندگانی اشخاص و نیز فرج بعد از شدت و مانند این صحبت کرده باشد (همان: ۶). به هر روی، کتاب حاضر را آقای حاجی محمد رضانی از روی تک نسخه‌ای که متعلق به کتابخانه محیط بوده، تصحیح کرده است. متأسفانه چون مصحح کتاب فقط یک نسخه را در دست داشته و فرصت برابری و مقابله را نداشته است، در متن کتاب در برخی جای‌ها اغلاطی وارد شده که ناشی از بدخوانی نسخه و در نتیجه مصحح شدن واژه‌ها و کلمات است. در ادامه بحث خود با هدف پیشبرد کوشش‌های مصحح محترم، بر آنیم تا به بررسی چند تصحیف در این کتاب بپردازیم.

۳. چارچوب نظری

در مقاله حاضر، اشکالات و کاستی‌های کتاب مورد بحث را در دو دسته تصحیف‌ها و تحریف‌ها و بدخوانی‌ها تقسیم‌بندی کرده‌ایم که ابتدا در یک جدول همه این کاستی‌ها را نشان داده‌ایم و سپس به شرح و توضیح هر مورد به صورت مجزا پرداخته‌ایم. در مورد ضبط‌های غلط و اصلاح تصحیف‌ها و تحریف‌ها نیز شیوه کار به این صورت است که عبارت سمت راست ممیز عبارتی است که در متن ضبط شده و عبارت سمت چپ ممیز عبارت و ضبط پیشنهادی ماست. برای ارجاع درون‌متنی به کتاب *عجایب و غرایب*، کتاب مورد بحث این مقاله، از عبارت «پیشاوری» در مقام مؤلف بهره گرفته‌ایم (برای مثال نک: پیشاوری، ۱۳۴۱: ۴۱).

۴. بررسی تصحیفات و تحریفات کتاب نگارستان عجایب و غرایب

در یک نگاه کلی و طبق بررسی‌های انجام‌شده، در کتاب مورد بحث ما دوازده مورد تصحیف و تحریف وجود دارد. جدول زیر نمایانگر این تصحیفات و تحریفات است که در ادامه با بهره‌گیری از منابع جانبی، دلایل خود را بر مغلوط بودن ضبط‌های کتاب مطرح خواهیم کرد.

ردیف	ضبط مغلوط	ضبط پیشنهادی	ردیف	ضبط مغلوط	ضبط پیشنهادی
۱	سویهار	سویهار	۸	ماکوله	ماکویه
۲	حزبِق	خربق	۹	کلیم‌گوش	گلیم‌گوش
۳	چنار	خیار	۱۰	مخلاط	خلاط (= اخلاط)
۴	بهشت	بیست	۱۱	گروه	کروه
۵	بلتِیاس	بلیناس	۱۲	مروک	نروک
۶	حویزه	جریره	جدول نمونه‌های مصحّف در کتاب نگارستان عجایب و غرایب		
۷	سرای	خنزای			

۵. تصحیحات و قرائت‌های پیشنهادی

۱-۵. تصحیفات

۱-۵-۱. سویهار/ سوبهار: «مرقوم خامه مشکین ختامه طاهر عمادالدین مصنف تاریخ روضه الطاهرین است که جوان پهلوان گرشاسپ، شاه کابل را هلاک ساخت و بر آن ملک مستولی شد. در ابتدا برای تفرج بتخانه سویهار که در کمال زیب و زینت بود شتافت...» (پیشاوری، ۱۳۴۱: ۵۴).

در عبارت مزبور، «سویهار» تصحیف کلمه «سوبهار» است. پیش از هر چیز باید بیان داشت که بخش دوم کلمه «سوبهار» یعنی «بهار»، در فرهنگ‌ها و قوامیس به معنی بتخانه آمده است (نک: دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل ماده). در مناطقی چون بلخ، بامیان، غزنه، قندوز، سمنگان، قندهار و بسیاری از شهرهای کابلستان، بهارهایی وجود داشته است؛ اما درباره واژه مورد نظر ما، اسدی طوسی در بیتی آورده است:

بیامد به بتخانه سوبهار یکی خانه دید از خوشی چون بهار

(نقل از هدایت: ذیل ماده)

باید گفت در متون، در حوالی غزنین از یک مکان به اسم «سوبهار» یاد کرده‌اند (نک: کاشانی، ۱۳۳۸: ذیل ماده) که این «سوبهار» به گفته ر. کوریل (R. Curiel)، ممکن است همان «سووهاره» در سانسکریت باشد (نقل از شیروانی، ۱۳۶۹: ۲۷۵). اما «سوبهار»ی که با متن ما مطابقت دارد که شاعران با نام بتکده از آن یاد کرده‌اند، در بسیاری از متون، شاه‌بهار (= شابه‌بهار) نیز خوانده شده است. در مجمع‌الفرس در این خصوص آمده است: «نام بتکده‌ای در کابل» (کاشانی، ۱۳۳۸: ذیل ماده). رضا قلی‌خان هدایت ذیل «سوبهار» آورده است: «در بعضی کتاب‌ها شابه‌بهار نوشته‌اند» (هدایت، بی‌تا: ذیل ماده). دهخدا نیز آورده: «نام بتخانه‌ای بوده است. با شین هم به نظر آمده و آن را شابه‌بهار نیز گویند» (۱۳۷۳: ذیل ماده).

۱-۵-۲. حزبق/ خربق؛ چنار/ خیار: «ایضاً حزبق گیاهی ست بارد و میوه‌اش چون چنار، بویش

پشه و کیک و دیگر هوام را بکشد و موش از خوردن آن بمیرد» (پیشاوری، ۱۳۴۱: ۱۲۶).

ضبط «خربق» در عبارت مزبور اشتباه است و ضبط اصح متن «خربق» است. در همین عبارت، ضبط «چنار» نیز باید مصحّف کلمه «خیار» باشد. در ادامه بحث، با ارائه شواهدی از متون پزشکی و طب قدیم، در پی اثبات ضبط‌های پیشنهادی خود خواهیم بود. در *الابنیة عن الحقایق الادویة* آمده است: «خربق دو جنس است سیاه و سپید و سیاه اسهال سودا کند و سپید مر بلغم را فانی کند» (الهروی، ۱۳۴۶: ۱۳۳). در ترجمه صیدانه درباره خربق آمده است: «خربق دو نوع است: یکی از او سیاه است و منبت او در بلاد روم است. نبات او را شاخه‌ها بسیار مانند مقدار انگشت در سطبری و بر جرم او گره‌ها و مفاصل بود، و خربق که سپید باشد به بیخ کبر ماند و از بیخ کبر سپیدتر بود» (بیرونی، ۱۳۸۷: ۴۹). جرجانی درباره خاصیت خربق در دفع پشه و کشتن موش آورده است: «و خربق موش را بکشد و خربق و بزربنج و همچین بیخ کرب و خبث‌الحدید و زعفران این همه موش را بکشد» (جرجانی، ۱۳۸۰، ج ۶: ۲۲۷). همو گوید: «و از طبیح خربق سیاه مگس و پشه دور شود و بمیرد» (همان: ۲۲۷). ابوعلی سینا در *قانون فی الطب*، طبع خربق را خشک و سرد می‌داند (نک: ابوعلی سینا، بی تا، ج ۲: ۱۷۰). درباره شکل ظاهری خربق و میوه آن هم در کتب دارویی بحث شده است. در کتاب فرهنگ داروها و واژه‌نامه‌های دشوار آمده است: «خربق سیاه برگ نبات او مانند برگ خیار است و ساق او کوتاه است و آنچه از وی به کار آید بیخ اوست» (امیری، ۱۳۵۳: ۱۴۱). با توجه به آنچه بیان شد، ضبط‌های نسخه غلط است و ضبط‌های پیشنهادی باید جایگزین ضبط‌های فاسد شود.

۳-۱-۵. بهشت/ بیست: «و آن شهر به وضع طولانی واقع شده، دورش بهشت و چهار فرسخ و از یک طرفش تا طرف دیگر به جانب طول دو سه جا آشیان بام بسته‌اند» (پیشاوری، ۱۳۴۱: ۴۱).

در عبارت یادشده از کتاب نگارستان عجایب و غرایب، کلمه «بهشت» فاقد معنی است.

این کلمه احتمالاً تصحیف کلمه «بیست» است. در کتاب تاریخ و صَاف در خصوص شکل و هیئت ظاهری این شهر آمده است: «خنزای شهر بزرگ ممالک چین است ناحیه‌ای است وسیع. چنان‌که محیط آن قریب بیست و چهار فرسنگ باشد. سطح زمیش مفروش از خشت پخته و سنگ و خانه‌ها از چوب ساخته شده و بر آن‌ها تصویرهای زیبا نقش کرده‌اند» (وصاف الحضرة، ۱۳۸۳: ۱۷-۱۸).

۴-۱-۵. بلتیاس / بلیناس: «در قیصریه بلتیاس حکیم برای قیصر حمای ساخته‌اند نادر و عظیم که در گلخنش چوب می سوخت و به یک چراغ تمام آن خانه می افروخت» (پیشاوری، ۱۳۴۱: ۴۹).

در این عبارت، «بلتیاس» تصحیف شده «بلیناس» است. در خصوص شخصیت «بلیناس» در *دایرة المعارف بزرگ اسلامی* آمده است: «بَلینوس (= بلیناس)، حکیم یونان باستان در قرن اوّل میلادی که آثاری در علوم خفیه دارد. سیلوستر دوساسی نخستین کسی بود که این نام را با آپولونیوس یکی دانست. در جهان اسلام، دو شخص به نام آپولونیوس معروف‌اند: یکی ریاضیدان مشهور آپولونیوس و دیگری حکیمی که شخصیتش مبتنی است بر روایات یونانی» (*دایرة المعارف اسلامی*: ذیل «بلیناس»). در فرهنگ‌های فارسی ذیل «آذر همایون» آمده است: «نام ساحره‌ای از نسل سام که خدمت آتشکده اصفهان می‌کرد و ذوالقرنین او را به بلیناس حکیم سپرد و بدین سبب بلیناس را جادوگر می‌گفتند»^۲ (خلف تبریزی، ۱۳۶۲؛ دهخدا، ۱۳۷۳؛ نقل از معین، ۱۳۲۸: ۵۳۲). از این حکیم در کتب طبّی نیز مطالبی نقل شده است (نک: حکیم مؤمن، ۱۳۷۳: ذیل «ارنب بحری»). علاوه بر آنچه گفته شد، نظامی گنجوی در *هفت‌پیکر*، در وصف سمنار معمار آورده است:

چون بلیناس روم صاحب‌رای هم رصدبند و هم رصدگشای
(نظامی، ۱۳۸۹: ۵۹)

این همه تفصیل لازم بود تا اثبات شود ضبط اصح باید «بلیناس» باشد نه آن‌چنان که در

عبارت مضبوط است. اگر در منابع جانبی نیز نگاهی بکنیم، باید گفت همین حکایت مزبور در کتاب معجم البلدان یاقوت حموی آمده است. یاقوت در ذکر شهر قیساریه آورده است: «مدینه کبیره عظیمه فی بلاد الروم و هی کرسی ملک بنی سلجوق ملوک الروم اولاد قلیچ ارسلان و بها موضع یقولون إنه حبس محمد بن الحنفیه ابن علی بن ابی طالب و جامع ابی محمد البطال؛ و فیه الحمّام الذی ذکروا ان بلیناس الحکیم عمله الملك قیصر یحمی بسراج...» (یاقوت حموی، ۱۹۹۵، ج ۴: ۴۲۱).

۵-۱-۵. حویزه / جریره: «بیژن چون فرود نابرداری کیخسرو را که از دختران پیران ویسه حویزه بود، به یک ضرب از پا درانداخت. مادرش چون پسر را بدان حال دید، آنچه جراحان صاحب سررشته بود، حاضر ساخت» (پیشاوری، ۱۳۴۱: ۲۱۵).

چنان‌که از عبارت پیداست، «حویزه» تصحیف و تحریفی از کلمه «جریره» است. در متونی که صحبتی از دختر پیران ویسه به میان آورده‌اند، اسم آن دختر را «جریره» ضبط کرده‌اند. در شاهنامه ذیل داستان «فرود سیاوش» آمده است:

جریره زنی بود مام فرود ز بهر سیاوش دلش پر ز دود

(فردوسی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۳۱)

در مجمل‌التواریخ آمده است: «و سیاوش را همچنین کیخسرو بود از فرنگیس دختر افراسیاب و فرود از جریره دختر پیران ویسه و به روایتی گویند خواهر بود پیران را و فرود مهتر بود کیخسرو را» (مجممل‌التواریخ، ۱۳۱۸: ۲۹). صاحبان فرهنگ‌ها و قوامیس ذیل «جریره» آورده‌اند: «نام دختر پیران ویسه است که زن سیاوش بود و فرود پسر او است» (خلف تبریزی، ۱۳۶۲؛ پادشاه، ۱۳۶۳؛ نفیسی، بی‌تا؛ دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل ماده). پورداد نیز در این خصوص نوشته است: «پس از داخل شدن به توران پیران ویسه، سپهد افراسیاب، دختر خود جریره را بدو داد. از او پسری آمد موسوم به فرود و پس از چندی سیاوش به میل خود پیران، دختر افراسیاب را موسوم به فرنگیس به زنی گرفت» (پورداد، ۱۳۱۰، ج ۲: ۲۳۲).

۲-۵. تحریفات و بدخوانی‌ها

۱-۲-۵. سرای / خنزای: «مصنف تاریخ و صاف آورده که شهر سرای در زمان استیلای لشکر مغول، قُبلاقآن مفتوح نموده. اعظم مملکت چین است و آن شهر به وضع طولانی واقع شده...» (پیشاوری، ۱۳۴۱: ۴۱).

در عبارت یادشده به اقرب احتمال، «سرای» تصحیف و تحریفی از «خنزای» است. با مراجعه به تاریخ و صاف بر ما واضح می‌شود شهری که در زمان سلطنت و سلطه قُبلاقآن گشوده شده، شهر «خنزای» است. و صاف الحضرة شیرازی در ذکر جلوس قُبلاقآن، در این باره می‌نویسد: «چون لشکر به سرحد دیار چین رسید، کوه و دشت را فرا گرفته بود وقتی به کنار دریا آمدند، از قضا چند کشتی جهت نقل غلات به دارالملک می‌آمدند. پایان دستور داد تا چندان که ممکن بود از لشکر او در کشتی‌ها نشستند و از راه دریا آن نواحی را در محاصره گرفتند و خود از راه خشکی حمله آورد. سحرگاه که سپیده تازه دمیده بود به شهر خنزای هجوم کرد. چون قونقان فغفور چین و اعیان حضرت متحیر شدند که این بلا از کجا نزول کرد، ناچار مطیع و رعیت شدند» (وصاف الحضرة، ۱۳۸۳: ۱۷).

۲-۲-۵. ماکوله / ماکویه: «ایضاً در موضع ماکوله از مضافات شیروان زمینی ست که دائم در او آتش فروزان باشد و غریب‌تر آنکه در باران آتش بلندتر می‌گردد و زبانه به فلک سر می‌کشد» (پیشاوری، ۱۳۴۱: ۵۷).

در عبارت بالا، ضبط «ماکوله» غریب است و معنای محصلی ندارد. در هیچ‌یک از کتب جغرافیایی، البته تا آنجایی که نگارندگان اطلاع دارند، اسمی از شهر یا قریه‌ای موسوم به «ماکوله» نیست. به اقرب احتمال، ضبط کلمه باید «ماکویه» باشد. حمدالله مستوفی در نزهة القلوب حدود آذربایجان را این‌گونه ترسیم می‌کند: «آذربایجان، حدودش با ولایات عراق عجم، گرجستان و ارمنستان پیوسته است. شهرها: تبریز، اوجان، کرکر، نخجوان، اجنان، اردوباد، آزاد و ماکویه» (مستوفی، ۱۳۸۱: ۸۵ و ۱۰۲). همو در صفت «ماکویه» آورده است:

«قلعه‌ای ست بر شکاف سنگی در پای آن قلعه، چنان‌که آن کوه تا نیمروز سایه‌بان آن دیده شده است، و مرجانیتا که بزرگ کشیشان است آنجا ساکن می‌باشد» (همان: ۱۳۷). شایان ذکر است در کتاب *نزهة القلوب* نیز در چند موضع، «ماکویه» در نسخه‌بدل‌ها «ماکویه، ماکونه و باکویه» ضبط شده است. این نحوه ضبط نسخه‌بدل‌ها، حدس ما را در تصحیف «ماکوله» به «ماکویه» تقویت می‌کند.

۳-۲-۵. کلیم گوش / گلیم گوش: «سیم گروهی ست که طول و قصر ایشان از یک شبر تا چهل ذرعه باشد، و این صفت کلیم گوشان‌اند و فیل و کرگدن با این‌ها برابر نمی‌تواند شد» (پیشاوری، ۱۳۴۱: ۵۹).

مؤلف عبارت مزبور را در صفت «قوم یاجوج و ماجوج» آورده است. در این عبارت، اگر «کلیم گوش» غلط چاپی نباشد، باید گفت این کلمه مصحّف «گلیم گوش» است. «گلیم گوشان» نوعی از مردمان بوده‌اند شبیه به آدمی؛ اما گوش‌های آن‌ها چنان بزرگ بوده که یکی را بستر و دیگری را لحاف خود قرار می‌داده‌اند. به این موجودات «گوش‌بستر» هم گفته‌اند (نک: نفیسی، بی‌تا: ذیل ماده). مؤلف *آثار البلاد و اخبار العباد*، ذیل «یاجوج و ماجوج» می‌نویسد: «ذوالقرنین از صفت ایشان پرسید، گفتند: کوتاه‌قد و تنومند با گونه‌های پهن‌اند، درازایشان نصف قد یک مرد چهارشانه است. صاحب گوش‌های بزرگی هستند، ایشان یکی از دو گوش را تشک و دیگری را لحاف خود سازند و بر تن خود آن‌قدر پشم دارند که ایشان را می‌پوشاند» (قزوینی، ۱۳۷۳: ۷۰۱). مأخذ عبارت *نگارستان عجایب و غرایب*، کتاب *هفت اقلیم امین احمد رازی* است. در آنجا نیز عبارت بی‌کم‌وکاست آمده است و به‌جای «کلیم گوش»، «گلیم گوش» مضبوط است^۴ (نک: رازی، بی‌تا: ۵۱۶).

۴-۲-۵. مخلاط / خلاط (= اخلاط): «ایضاً در بلاد ارمنه، مخلاط نام شهری ست و از غرایب عالم در آنجا نهری ست که در ده ماه اوّل سال هیچ جاندار در آب نباشد و در دو ماه آخر در آن آب، زلال ماهی وافر می‌باشد که سکنه آنجا بی‌دست و بی‌دام ماهی را صید

نمایند» (پیشاوری، ۱۳۴۱: ۶۵).

باید گفت «مخلاط»، تحریفی از «خلاط یا اخلاط» است. قزوینی در آثار البلاد و اخبار العباد، همین حکایت را از قول ابن کلبی ذکر کرده است: «خلاط شهری است بزرگ و مشهور و قصبه بلاد ارمنیه است. از عجایب خلاط دریاچه‌ای است. ابن کلبی گوید که ده ماه از سال آنجا، ماهی نباشد و دو ماه دیگر، چندان ماهی پیدا شود که با دست او را بگیرند و نام او ماهی طریخ باشد» (قزوینی، ۱۳۷۳: ۶۰۳). در کتب جغرافیایی موجود، قصبه‌ای که نزدیک ارمنیه است، با عنوان «خلاط یا اخلاط» از آن یاد شده است. ناصر خسرو در سفرنامه خود پس از آنکه از شهر تبریز عبور می‌کند، از راه مرند به شهر اخلاط می‌رسد. ناصر خسرو درباره اخلاط می‌نویسد: «و در این شهر اخلاط به سه زبان سخن گویند: تازی و پارسی و ارمنی و ظن من آن بود که اخلاط بدین سبب نام آن شهر نهاده‌اند» (قبادیانی، ۱۳۸۹: ۱۰۲). ۵-۲. گروه/ کروه: «ایضاً در هشت گروهی فلات کوهی ست بزرگ و در میان آن غاری پرشکوه به غار شاه نامور و نظاره‌گاه دیده‌وران» (پیشاوری، ۱۳۴۱: ۹۰).

مهجور شدن برخی واژه‌ها و تعبیرها در گذر زمان موجب شده است صورت صحیح برخی کلمات و اصطلاحات از دید کاتبان و مصححان پوشیده بماند. در عبارت بالا، «گروه» تصحیف «کروه» است. از توضیحاتی که فرهنگ‌نویسان درباره واژه «کروه» داده‌اند، چنین مستفاد می‌شود که این لغت، مقیاس و واحدی برای اندازه‌گیری بوده است. صاحب غیاث اللغات نوشته است: «کروه به ضمتین، به هندی کوس گویند و آن چهار هزار گز مسافت زمین باشد و نزد برخی هزار گز مسافت زمین باشد و نزد بعضی سه هزار گز» (غیاث اللغات: ذیل ماده). فرهنگ سخن ذیل مدخل «کروه» آورده است: «واحدی برای اندازه‌گیری مسافت که اندازه آن در زمان‌ها و مکان‌های مختلف، متفاوت بوده از حدود هزار گز تا چهار هزار گز» (انوری، ۱۳۸۱: ذیل ماده). شایان ذکر است «کروه» مخفف «کروهه» است که فرهنگ‌ها آن را «گلوله» تعبیر کرده‌اند (نک: دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل گلوله). در گذشته، برای

تعیین مسافت از پرتاب گلوله (= تیر، گلوله خمیر نان، گلوله توپ، گلوله ریسمان و کمان گروهه) استفاده می‌کردند.^۵

۵-۲-۶. مروک/ نروک: «گویند پلنگ اول نوبت ماده زاید و از درد زه به تنگ آمده رو به صحرا نهد و علفی ست مروک پیدا کند و بخورد عقیم شود» (پیشاوری، ۱۳۴۱: ۱۸۲).
در این عبارت، «مروک» تصحیفی از کلمه «نروک» است. «نروک» به فتح اول، لغتی فارسی است که در عربی به «دواءالنمر» مشهور است. خواجه نصیر طوسی در *تنسوخ‌نامه* / *ایلخانی*، از قول ابوعلی سینا می‌نویسد: «شیخ رئیس ابوعلی سینا در نروک رساله‌ای ساخته است، در آن رساله می‌گوید: نروک بیخی است سفید و بزرگ مانند لعبت بربری؛ و گیاه او در کوه‌های کرمان و کاشان است، در کوه‌هایی که مأوای پلنگ باشد؛ و چنین گویند پلنگ را زادن دشوار باشد، به الهام الهی آن بیخ را برکشد و بخورد تا او را بچه نبود» (نصیرالدین طوسی، ۱۳۶۳: ۲۳۵-۲۳۶). عقیلی علوی خراسانی نیز در کتاب *مخزن‌الادویه*، همان گفته‌های ابن سینا را که خواجه نصیر آورده بود، نقل کرده است (نک: عقیلی علوی خراسانی، ۱۳۷۱: ۸۸۹). شایان ذکر است در هیچ‌یک از کتبی که کلمه «نروک» در آن آمده است، نسخه‌بدلی وجود ندارد که شبیه «مروک» باشد (نک: نصیرالدین طوسی، ۱۳۶۳: ۱۴۴؛ جمالی یزدی، ۱۳۸۶: ۲۱؛ عقیلی علوی خراسانی، ۱۳۷۱: ۸۸۹).

۶. نتیجه‌گیری

اغلاط و کاستی‌های متعددی که در کتاب *نگارستان عجایب و غرایب* به چشم می‌خورد، زاده‌ی علل گوناگونی است. مهم‌ترین علت آن تک‌نسخه بودن تصحیح حاضر است. از مجموع آنچه گفته شد، می‌توان نتیجه گرفت که کتاب مورد بحث با کاستی‌ها و تحریفات فراوانی همراه است که دلیل آن علاوه بر کم بودن نسخ در دسترس مصحح، عدم تدقیق نُسَخ و کاتبان در استنساخ، اسقاطات و ابهامات فراوان و نیز عدم احصای کامل اشارات

مؤلف کتاب توسط مصحح می‌تواند باشد. در این جستار بدون آنکه در پی بررسی موشکافانه بوده باشیم، با تأمل و توغّل در بعضی متون، برخی از اغلاط و کاستی‌های کتاب مزبور را به صورت انتقادی تصحیح کردیم. عبارات مزبور، تنها نمونه‌هایی از تصحیفات و تحریفات کتاب بود که ذکر گردید. مسلماً با تأمل و توغّل بیشتر می‌توان نمونه‌های دیگری را در متن کتاب یافت که هم‌چنان محل ابهام بوده و احتمال تحریف در آن می‌رود.

سپاسگزاری

نگارندگان بر خود لازم می‌دانند از سرکار خانم دکتر مریم صالحی‌نیا، استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد و سرکار خانم فریده فروتنی، دانشجوی دوره کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد که پاره‌ای از تصحیحات و ضبط‌های پیشنهادی را خواندند و نکاتی را یادآور شدند، بی‌نهایت سپاسگزاری کنند.

پی‌نوشت‌ها

۱. برای مزید اطلاع از پیشینه عجایب‌نامه‌نویسی، نک: براتی، ۱۳۸۸؛ پرویزی، ۱۳۸۶؛ سلطانی، ۱۳۸۵؛ حری، ۱۳۹۰.
۲. منشأ این افسانه *اسکندرنامه* نظامی است (نک: نظامی، ۱۳۶۸: ۲۴۲-۲۴۵).
۳. برای آگاهی بیشتر نک: اصغری و امین، ۱۳۸۵.
۴. در صفحه ۱۶۴ کتاب *نگارستان عجایب و غرایب*، مؤلف یک بار دیگر از همین موجودات صحبت می‌کند، اما در آن موضع، ضبط کلمه صحیح و به صورت «گلیم‌گوش» ثبت شده است.
۵. برای آشنایی بیشتر با کاربردهای این واژه نک: گیتی‌فروز، ۱۳۹۱، ج ۸. شایان ذکر است مؤلف مقاله، یک بار دیگر همین مقاله را در *مجله متن‌شناسی* (۱۳۹۵) به چاپ رسانده است.

منابع

۱. ابوعلی سینا، حسین بن عبدالله (بی تا)، *قانون فی الطب*، نسخه الکترونیک. مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البیت (ع).
۲. اصغری، حسن، و سید حسن امین (۱۳۸۵)، «بازتاب اسطوره بودا در ایران و اسلام». ماهنامه کلک، شماره ۹۷. دوره جدید، شماره ۳، ص ۲۶-۲۷.
۳. الاصفهانی، حمزة بن الحسن (۱۹۹۲)، *التنبیه علی حدوث التصحیف*، تحقیق محمد اسعد طلس، بیروت: دار صادر.
۴. امیری، منوچهر (۱۳۵۳)، *فرهنگ داروها و واژه‌نامه‌های دشوار*، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۵. انوری، حسن (۱۳۸۱)، *فرهنگ بزرگ سخن*، تهران: سخن.
۶. براتی، پرویز (۱۳۸۸)، *روایت، شکل و ساختار فانتزی عجایب‌نامه‌ها به همراه متن عجایب‌نامه‌ای قرن هفتمی*، تهران: افکار.
۷. بیرونی، ابوریحان (۱۳۸۷)، *صیدنه*، ترجمه ابوبکر بن علی بن عثمان کاسانی، به کوشش منوچهر ستوده و ایرج افشار، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
۸. پادشاه، محمد (متخلص به شاد) (۱۳۶۳)، *فرهنگ آندراج*، تهران: خیام.
۹. پرویزی، محمد (۱۳۸۶)، «عجایب‌نامه‌ها و عجایب‌نگاری‌ها»، *تندیس*، شماره ۱۱۲، ۱۲-۱۵.
۱۰. پورداد، ابراهیم (۱۳۱۰)، *ادبیات مزدیسنا یشتها*، انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی.
۱۱. پیشاوری (۱۳۴۱)، *نگارستان عجایب و غرایب*، تصحیح حاجی محمدرضا رمضانی، با مقدمه محیط طباطبایی، تهران: کتابفروشی ادبیه.

۱۲. تتوی، ملا عبدالرشید (بی‌تا)، **فرهنگ رشیدی**، تحقیق و تصحیح محمد عباسی، تهران: شاه‌آباد (کتاب‌فروشی بارانی).
۱۳. جرجانی، سید اسماعیل (۱۳۸۰)، **ذخیره خوارزمشاهی**، تصحیح و تحشیه محمدرضا محرری، تهران: فرهنگستان علوم پزشکی ایران.
۱۴. جمالی یزدی، ابوبکر مطهر (۱۳۸۶)، **فرخ‌نامه**، به‌کوشش ایرج افشار، چ ۲، تهران: امیرکبیر.
۱۵. خُری، ابوالفضل (۱۳۹۰)، «عجایب‌نامه‌ها به منزله ادبیات وهمناک با نگاهی به برخی حکایت‌های کتاب عجایب هند»، فصلنامه نقد ادبی، شماره ۱۵، ۱۳۷-۱۶۴.
۱۶. حکیم مؤمن، محمد مؤمن بن محمدزمان (۱۳۷۳)، **تحفه حکیم مؤمن**، تهران: مصطفوی.
۱۷. خلف تبریزی، محمدحسین (۱۳۶۲)، **برهان قاطع**، تصحیح محمد معین، تهران: امیرکبیر.
۱۸. **دایرة المعارف بزرگ اسلامی** (۱۳۶۷)، تهران: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی.
۱۹. دهخدا، علی‌اکبر و همکاران (۱۳۷۳)، **لغت‌نامه**، تهران: دانشگاه تهران.
۲۰. رادویانی، محمد بن عمر (۱۳۶۲)، **ترجمان البلاغه**، تصحیح و اهتمام احمد آتش، تهران: اساطیر.
۲۱. رازی، امین‌احمد (بی‌تا)، **هفت اقلیم**، تصحیح و تعلیق جواد فاضل، تهران: علمی.
۲۲. رامپوری، غیاث‌الدین محمد (۱۳۶۳)، **غیاث اللغات**، به‌کوشش منصور ثروت، چ ۱، تهران: امیرکبیر.
۲۳. سلطانی، اکرم (۱۳۸۵)، «بحثی پیرامون عجایب‌نامه‌ها و نظایر آن‌ها»، **مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران**، شماره ۵۷، ۱۳۱-۱۴۹.
۲۴. شکراللهی طالقانی، احسان‌الله (۱۳۸۵)، «تصنیف و تحریف»، **آینه میراث**، دوره جدید،

شماره ۱، ۱۲۹-۱۵۷.

۲۵. صالحی‌نیا، مریم، و اکبر حیدریان (۱۳۹۵)، «تصحیح یک تصحیف در روضة الصفا میرخواند»، فصلنامه نسخه‌شناسی متون نظم و نثر فارسی، شماره دوم، ۱۲۱-۱۳۰.

۲۶. عقیلی علوی خراسانی، محمدحسین (۱۳۷۱)، مخزن الادویه، هند: انتشارات آموزش انقلاب اسلامی.

۲۷. فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۱)، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، آمریکا: بنیاد میراث ایران.

۲۸. قبادیانی مروزی، ناصر خسرو، (۱۳۸۹)، سفرنامه، به کوشش محمد دبیرسیاقی، چ ۱۰، تهران: زوار.

۲۹. قزوینی، زکریا بن محمد (۱۳۷۳)، ترجمه آثار البلاد و اخبار العباد، ترجمه جهانگیر میرزا، تصحیح میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر.

۳۰. کاشانی، محمد قاسم بن حاجی محمد (۱۳۳۸)، مجمع الفرس، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: علمی.

۳۱. گیتی‌فروز، علی محمد (۱۳۹۱)، «بازخوانی یک بیت از خاقانی، تأملی در مفهوم دوگروهی در دیوان خاقانی»، هفتمین همایش انجمن ترویج زبان و ادبیات فارسی، ۵۱۹-۵۲۴.

۳۲. مجمل‌التواریخ و القصص (مؤلف ناشناخته) (۱۳۱۸)، تصحیح محمدتقی بهار، تهران: کلاله خاور.

۳۳. مستوفی، حمدالله (۱۳۸۱)، نزهة القلوب، محقق محمد دبیرسیاقی، قزوین: حدیث امروز.

۳۴. نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد (۱۳۶۳)، تنسوخ‌نامه ایلخانی، تصحیح محمدتقی

مدّرس رضوی، تهران: اطلاعات.

۳۵. نظامی، الیاس بن یوسف (۱۳۶۸). **شرف‌نامه**، تصحیح بهروز ثروتیان، توس.

۳۶. _____ (۱۳۸۹)، **هفت‌پیکر**، تصحیح بهروز ثروتیان، تهران: امیرکبیر.

۳۷. نفیسی، علی‌اکبر (ناظم‌الاطبا) (بی‌تا)، **فرهنگ نفیسی** (فرزودسار)، مقدمه محمدعلی فروغی، تهران: خیام.

۳۸. وصّاف الحضرة شیرازی، عبدالله بن فضل‌الله (۱۳۸۳)، **تحریر تاریخ وشفاف**، به‌کوشش عبدالمحمد آیتی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.

۳۹. هدایت، رضاقلی‌خان (بی‌تا)، **فرهنگ انجمن آرای ناصری**، با‌اهتمام و سرمایه‌آقای حاج سید اسماعیل کتابچی، تهران: کتابفروشی اسلامیة.

۴۰. الهروی، موفق‌الدین ابومنصور علی (۱۳۴۶)، **الابنیة عن حقایق الادویة**، تصحیح احمد بهمینیار، به‌کوشش حسین محبوبی اردکانی، تهران: دانشگاه تهران.

۴۱. یاقوت حموی، یاقوت بن عبدالله (۱۳۸۰)، **معجم البلدان**، ترجمه علی نقی منزوی، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.